

منطق و مبنای راهبردهای کلان امنیتی در خلیج فارس

دکتر سید جواد امام جمعه زاده*

تاریخ دریافت: ۸۶/۱۰/۲۳

مجتبی تویسرکانی**

تاریخ پذیرش: ۸۷/۰۱/۲۱

چکیده

هدف پژوهش حاضر تبیین منطق و مبنای استراتژی‌های طرح‌ریزی شده توسط بازیگران مطرح در معادلات امنیتی حوزه خلیج فارس به منظور یافتن شکل مطلوب آینده ترکیب امنیتی منطقه است. بازیگران درگیر در فرایندهای امنیتی خلیج فارس شامل کشورهای ساحلی این منطقه با دسته‌بندی سه‌گانه ایران، عراق و کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس و نیز قدرت‌های فرامنطقه‌ای ایالات متحده، کشورهای اروپایی، چین و روسیه در نظر گرفته شده‌اند.

منطق راهبردهای کلان امنیتی مدنظر هریک از این بازیگران تحت تأثیر سه عامل بررسی شده‌اند که عبارت‌اند از: یک. اصل وابستگی متقابل فزاینده هم در سطح وابستگی‌های منطقه‌ای و جغرافیایی و هم از لحاظ وابستگی موضوعی؛ دو. قواعد مربوط به فرایند جهانی شدن؛ سه. قطب‌بندی‌های خاص موجود در هر نظام بین‌المللی. مبنای چنین راهبردهایی نیز بسته به میزان قدرت و اهداف هریک از بازیگران حاضر در منطقه مبین سه الگوی عام سیاست بین‌الملل، یعنی سیاست خارجی حفظ وضع موجود، امپریالیسم و یا پرستیژ است. بر این اساس، چنانچه یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد، با توجه به منطق و مبنای راهبرد امنیتی بازیگران مطرح در منطقه، کارآمدترین نظام امنیتی در خلیج فارس، نظامی خواهد بود که بر پایه اصول منطقی نظریه واقع‌گرایی و نیز نوواقع‌گرایی همراه با اصلاحات صورت‌پذیرفته در آن استوار باشد.

واژگان کلیدی

خلیج فارس، راهبرد امنیتی، واقع‌گرایی، وابستگی متقابل، جهانی شدن، حفظ وضع موجود، امپریالیسم

مقدمه

با توجه به حساسیت جهانی و اهمیت روزافزون منطقه خاورمیانه و تنگه استراتژیک هرمز در معادلات امنیت جهانی، خلیج فارس در جایگاه هارتلند^۱ قرن بیست و یکم قرار گرفته، به طوری که محل تلاقی منافع بازیگران بزرگ جهانی محسوب می‌شود؛ که برآیند این منافع، چشم‌انداز آینده امنیت و همکاری را در این حوزه شکل خواهد داد. بر این اساس، تعدد بازیگران عرصه خرده‌نظام ژئوپلیتیکی خاورمیانه و مهم‌ترین زیرسیستم آن، خلیج فارس، به‌عنوان یک زیرسیستم امنیتی جهانی، طبعاً تعدد استراتژی‌ها را به دنبال خواهد داشت. هر یک از این استراتژی‌ها نیز به تبع اهداف و منافع شکل گرفته که در سیاست خارجی دولت‌های طراح آن از اولویت و ارجحیت برخوردار بوده است. اما از منظر سطح تحلیل کلان، منطق راهبردهای کلان امنیتی در خلیج فارس، جدا از اهداف و منافع هر یک از بازیگران دخیل در آن، بر پایه بحث وابستگی متقابل فزاینده، فرایند جهانی شدن و نیز قطب‌بندی‌های خاص هر نظام بین‌المللی قابلیت تبیین را داراست. در اینجا وابستگی متقابل هم در سطح روابط بین کشورها و بازیگران و هم از منظر ارتباط روزافزون مسائل و موضوعات جهانی و منطقه‌ای در تمامی ابعاد آن مدنظر است. مبنای چنین راهبردهایی نیز در قالب سه الگوی کلان سیاست خارجی مورد نظر هانس مورگنتا^۲، یعنی سیاست امپریالیستی، سیاست حفظ وضع موجود و سیاست پرستیژ مطرح می‌گردد.

۱. اهمیت تحقیق

دست‌یابی به یک نظام امنیتی کارآمد در منطقه حساس خلیج فارس، به‌عنوان کانون توجهات جهانی، منوط به تدوین راهبردهای جدید امنیتی برای این خلیج استراتژیک بر اساس واقعیات موجود و نیز ضرورت‌های ژئوپلیتیکی منطقه است. وضعیت ساختارهای راهبردی و امنیتی منطقه خاورمیانه و خلیج فارس، در عصری که در اوایل آن به‌سر می‌بریم تا حد زیادی متفاوت از دهه‌های پیشین و یا حتی سال‌های واپسین قرن بیستم به نظر می‌رسد. بدین لحاظ است که می‌توان از چهره نوین امنیت در خلیج فارس سخن گفت. پیش‌شرط لازم برای موفقیت در چنین امری را نیز می‌توان تسریع

در روند همگرایی منطقه‌ای و تعامل با بازیگران ذی‌نفع فرامنطقه‌ای به منظور رسیدن به حداقلی از احساس اعتماد و همکاری که درحقیقت، لازمه حذف و یا دست‌کم تضعیف چرخه بی‌ثباتی و منازعه موجود است، دانست.

در صورت عدم اجرای چنین سناریویی، ویژگی‌های ژئواستراتژیکی خلیج فارس، شرایطی را بر تک‌تک طراحان آینده نظام امنیتی این منطقه وارد خواهد ساخت که هزینه‌های به مراتب فراوان‌تری را نسبت به حال متحمل خواهند شد. هریک از بازیگران مطرح در حوزه خلیج فارس، حساسیت ویژه‌ای در خصوص شیوه توزیع قدرت در این نقطه از جهان دارند و باید پذیرفت که زمان آن فرارسیده است تا با اتخاذ رویکردی واقع‌گرایانه و با بهره‌گیری از یک دیپلماسی فعال و نه تهاجمی و نیز با نگاهی همکاری‌جویانه و نه حذفی، خلیج فارس را به‌سان ساحل زیبای آن، از احاطه امواج متلاطم سیاسی که دائماً گریبان‌گیر آن بوده است، نجات داد. بر این اساس، طبعاً همان‌گونه که نظام امنیتی خلیج فارس نمی‌تواند تنها، صلح آمریکایی باشد؛ نادیده انگاشتن ایالات متحده و یا دیگر بازیگران قدرت‌مند فرامنطقه‌ای از قبیل اروپا، چین و یا روسیه نیز نخواهد توانست جوابگوی نیازهای پیچیده امنیتی منطقه باشد.

۲. بیان هدف و مسئله پژوهشی

هدف از نگارش مقاله حاضر، تبیین منطق و مبنای استراتژی‌های کلان طرح‌ریزی‌شده توسط بازیگران مطرح در معادلات امنیتی خلیج فارس به‌منظور یافتن شکل مطلوب آینده ترکیب امنیتی منطقه است. بنابراین، محور اصلی و مسئله اساسی تحقیق عبارت است از اینکه منطق استراتژی‌های کلان امنیتی بازیگران مطرح در خلیج فارس بر چه پایه‌ای قرار دارد و مبنای استراتژی‌های طرح‌ریزی‌شده توسط هریک از این بازیگران کدام است؟

۳. فرضیه

پاسخ اولیه (فرضیه)‌ای که در جواب سؤال اصلی تحقیق مطرح شده، این است که: «منطق راهبردهای کلان امنیتی در خلیج فارس بیش از هرچیز بر پایه بحث وابستگی

متقابل فرآینده شکل گرفته است و بررسی مبنای استراتژی هریک از بازیگران، نشان از در پیش گرفتن سیاست حفظ وضع موجود در منطقه توسط ایالات متحده، سیاست پرستیژ توسط کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس^۳ (جی.سی.سی.سی.)، و تعقیب سیاست امپریالیستی از طرف کشورهای اروپایی، روسیه، چین، ایران و عراق است، که در خصوص دو بازیگر اول، همراه با «سیاست احیای وضع پیشین» و برای عراق، در آینده‌ای نه چندان دور است».

۴. روش تحقیق

روش پژوهش طی این بررسی، تجزیه و تحلیل مقایسه‌ای است که به مقایسه سیاست خارجی بازیگران مطرح در منطقه و مبنای استراتژی‌های کلان در نظر گرفته شده توسط آن‌ها می‌پردازد. همچنین، از آنجاکه در تجزیه و تحلیل مقایسه‌ای، اطلاعات جمع‌آوری شده به صورت توصیفی تجزیه و تحلیل می‌شود، از روش توصیفی - تحلیلی نیز در مراحل توصیف و تبیین مسئله پژوهشی استفاده شده است. با توجه به ماهیت و موضوع مورد مطالعه، گردآوری اطلاعات نیز با استفاده از روش کتابخانه‌ای و اینترنتی و بهره‌گیری از منابع خبری با تکیه بر داده‌های عینی - تاریخی انجام شده است. داده‌های گردآوری شده از این طریق، در چارچوب متغیرهای رئالیستی و عمدتاً با شیوه استدلال و تحلیل کیفی تجزیه و تحلیل شده است.

۵. ابعاد نظری و مفاهیم تحقیق

۵-۱. واقع‌گرایی و نوواقع‌گرایی

از دید واقع‌گرایان، «سیاست‌مدار خوب» یعنی «سیاست‌مدار عاقل» و آن، کسی است که قدرت را درک می‌کند و آن را تعقیب می‌کند. یک واقع‌گرا در پی حفظ بقاء و رشد جامعه خویش است، ولی او هرگز بقای جامعه خویش را با تعقیب رشد سیری‌ناپذیر یا با دفاع از حقانیت ایدئولوژیک، اخلاقی و یا حقوقی، به خطر نمی‌اندازد. در مکتب واقع‌گرایی، سیاست‌مدار عاقل، فردی عمل‌گراست؛ چراکه تفاهم و توافق، چانه‌زنی و مصالحه، احتمالاً مؤثرتر از قواعد حقوقی، رسیدگی قضایی و حقانیت اخلاقی است (کولومبیس و ولف، ۱۳۷۵، صص ۵۰-۵۱). مکتب نوواقع‌گرایی نیز که در اصل، برای

رفع نواقص نظریه واقع‌گرایی تدوین گشت، از این اصل بنیادین نظریه واقع‌گرایی عدول نکرده است (Griffiths, 1992, p.71) و این اصل، پایه‌های هر دو مکتب واقع‌گرایی و نواقص‌گرایی را شکل می‌دهد. واقع‌گرایان برخلاف طرفداران مکتب محافظه‌کاری، که به فرصت‌سوزی روی آورده و به دلیل ذات محافظه‌کار خویش از امکانات موجود در راه اهداف خویش بهره نمی‌برند؛ و هم متفاوت از آرمان‌گرایان که اهدافی را به مراتب بالاتر از امکانات و مقدورات خویش در نظر دارند، به تناسب میان اهداف سیاست خارجی یک دولت در صحنه بین‌المللی با امکانات، مقدوریت‌ها و نیز محدودیت‌های آن کشور اعتقاد راسخ داشته و بیشتر به دنبال کسب مزیت‌های نسبی می‌باشند تا مزیت‌های مطلق.

بنابراین، طبق آموزه‌های مکتب واقع‌گرایی، تعقیب سیاست امپریالیستی و یا حفظ وضع موجود توسط یک دولت، تداعی‌کننده اصل مزیت نسبی در روابط بین‌الملل است؛ یعنی از آنجاکه در عرصه بین‌المللی، معیاری برای تشخیص برتری یک بازیگر بر دیگر بازیگران وجود ندارد، جز قانون نسبیّت؛ از این‌رو، کشورها همواره بر اساس روشی مقایسه‌ای، داشته‌ها و نداشته‌های خود را نسبت به امکانات و محدودیت‌های دیگران می‌سنجند. چنین سازوکاری باعث می‌گردد تا جایگاه و موقعیت هر کشور در رده‌بندی جهانی شدیداً متغیر و بی‌ثبات باشد.

۲-۵. منطق راهبردهای امنیتی در مکتب واقع‌گرایی و نواقص‌گرایی

محیط بین‌المللی بر دولت‌های ملی و تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی احاطه دارد؛ بنابراین، با مقیدسازی حیطه انتخاب کشورها و تصمیم‌سازان، آزادی عمل آنان را محدود می‌سازد. به عبارت دیگر، هر دولتی در درون بافت و زمینه‌ای جای گرفته است که در آن بسیاری دیگر از کشورها و بازیگران بین‌المللی نیز حضور دارند (راست و استار، ۱۳۸۱، ص ۱۰۴). واقعیت چنین وضعیتی، محدودیت‌ها و نیز فرصت‌هایی را برای انتخاب و تصمیم‌گیری از بازیگران این عرصه در پی خواهد داشت که نادیده انگاشتن آن‌ها به هیچ‌وجه توصیه نمی‌گردد.

از دیدگاه واقع‌گرایی، که از بسیاری جهات، توصیفی دقیق از وضعیت جهانی است که امروزه در آن زندگی می‌کنیم (راست و استار، ۱۳۸۱، ص ۳۶)، ساختارهای بین‌المللی شدیداً بر آزادی عمل دولت‌ها، محدودیت ایجاد می‌کنند. ساختارها، حاصل جمع ماهیت آنارشیک نظام بین‌الملل، تنوع قطب‌ها و نیز پارادایم‌های مسلط در هر دوره تاریخی هستند. وضعیت آنارشی در روابط بین‌الملل، یکی از موضوعات همواره مورد توجه بازیگران، چه در نظام امپراتوری، دولت‌های ملی و عصر حاضر بوده و است. محیط هرج‌ومرج‌گونه بین‌المللی، در نهایت به واسطه شکل‌گیری نظام‌های بین‌المللی و ایجاد قطب‌های قدرت در آن، تعدیل می‌گردد. به‌کلی، دو گونه نظام بین‌المللی تاکنون در جهان شکل گرفته است: نظام توازن قوا طی سال‌های قرارداد صلح وستفالیایی^۴ (۱۶۴۸م.) تا آغاز جنگ جهانی اول (۱۹۱۴م.) و نیز نظام دوقطبی دوران جنگ سرد. در هر برهه تاریخی نیز جبر زمان، چارچوب‌های فکری و عملی را بر بازیگران نظام بین‌الملل تحمیل می‌کند که عمل در خارج از این ساختارها می‌تواند به شکست و اضمحلال سیاست‌ها و راهبردهای طراحی‌شده توسط دولت قاعده‌شکن بیانجامد.

برچیده شدن دیوار برلین و فروپاشی جنگ سرد، اساس و بنیان ساختار نظام بین‌الملل را درهم ریخت و چارچوب جدیدی را برای حل معادلات امنیتی در سطح جهانی و منطقه‌ای و حتی داخلی، به کشورها تحمیل کرده است. نظام درحال گذار کنونی، هرچه باشد و حتی اگر دوقطبی نیز در نظر گرفته شود، دیگر حاوی شرایط و مشخصات استراتژیک نظام دوقطبی جنگ سرد نخواهد بود. تحولات عمده‌ای در نظام بین‌الملل به وقوع پیوسته است که بسان زلزله‌ای بزرگ، بازیگران بین‌المللی را مجبور به بازتعریف اهداف، استراتژی‌ها و به‌خصوص ابزارهای خود کرده است. حرکت از سوی مؤلفه‌های سخت‌افزاری به سمت رویکردهای نرم‌افزاری در حل و فصل مسائل بین‌الملل و قدرت‌یابی ابعاد اقتصادی و فنی پیشرفت و قدر قدرتی، یکی از الزامات نظم نوین جهانی است (Nye, 2004, p.12-17; Nye, 1990, p.185). پارادایم‌های غالب در این عصر نیز به تبع پیشرفت‌های فنی، به‌ویژه در عرصه ارتباطات، نسبت به پیش از

این، تغییر یافته و هم‌اکنون خود را در قالب دو محور «جهانی شدن» و «وابستگی متقابل فزاینده» بر کشورها و دیگر بازیگران روابط بین‌الملل تحمیل می‌کند.

جهانی شدن، منعکس‌کننده بسیاری از ارتباطات و پیوندهای متقابل است که فراتر از مرزها و جوامع ملی می‌روند. بدین‌صورت، جهانی شدن فرایندی را تعریف می‌کند که رویدادها، تصمیمات و فعالیت‌ها در یک بخش از جهان تبعات سریع جهانی خواهند داشت (صدوقی، ۱۳۸۱، ص ۱۰۳). سرعت انتقال تهدیدات امنیتی از یک گوشه جهان به نقاط دیگر و تأثیرگذاری آن بر تمامی ابعاد حیات بشری در این دنیای جهانی‌شده، دولت‌ها را بر آن می‌دارد تا در وهله اول به چشم‌انداز امنیت، به‌مثابه مهم‌ترین اولویت سیاست بین‌الملل بپردازند و در وهله دیگر، با شناسایی نقاط حساس و استراتژیک امنیتی، بالاترین تلاش را در بحران‌زدایی آن منطقه انجام دهند.

وابستگی متقابل فزاینده شکل‌گرفته در سطح جهانی، یکی دیگر از ساختارهای مؤثر بر فرایندهای امنیتی است که با بحث جهانی شدن رابطه‌ای مستقیم دارد. ما در عصری از وابستگی متقابل زندگی می‌کنیم که حکایت از تغییر ماهیت سیاست جهانی دارد. واقعیت چنین امری، باعث گردیده تا کسانی مانند هنری کیسینجر که با اندیشه واقع‌گرایی پیوند عمیقی دارند، دیگر نگرش سنتی به روابط بین‌الملل را توجیه‌کننده مخاطرات و امکانات فعلی ندانند. توجیهی که باعث می‌گردد تا استدلال شود وابستگی متقابل گاه نسبت به واقع‌گرایی محض، به واقعیت نزدیک‌تر است (کوهن و نای، ۱۳۷۵، صص ۹۳۹-۹۴۵).

در واقع، به‌منظور فراهم آوردن چارچوبی برای تبیین تحولات جدید است که جیمز روزنا^۹ (1984, p.255) با تحویل سطوح ملی و بین‌المللی به سطوح فردی و جمعی، نظریه «وابستگی متقابل فزاینده» را ارائه می‌دهد. وی مدعی است با افزایش آگاهی‌های سیاسی، گروه‌هایی که در گذشته تلاشی برای اظهار وجود نمی‌کردند، برای تأمین و کسب منافع خویش از طریق همکاری یا منازعه فعال شده‌اند. در نتیجه، تبیین‌های درهم‌آمیخته‌ای به‌وجود می‌آید که از گرایش‌های متضاد یکدیگر نیرو می‌گیرد و وابستگی متقابل فزاینده را ایجاد می‌کند (سیف‌زاده، ۱۳۷۹، ص ۳۲۲). بنابراین، همراه با آثار جهانی شدن، وابستگی متقابل نیز ارتباط میان موضوعات مختلف بشری را تشدید

کرده و جدایی میان پدیده‌های مربوط به ناامنی را ناکارآمد ساخته است؛ به نحوی که سیاسی شدن تمامی موضوعات بین‌المللی از قبیل اقتصاد، فرهنگ، جمعیت و غیره را به دنبال داشته است.

۳-۵. مبنای راهبردهای امنیتی از دیدگاه مورگنتا

کشورها با توجه به میزان قدرت، توان و نفوذی که دارند و یا در خود احساس می‌کنند و نیز اهدافی که برای خویش ترسیم کرده‌اند، دارای سه جهت‌گیری عمده در سیاست بین‌الملل می‌باشند، یعنی پدیده سیاست خارجی کشورها را می‌توان به یکی از این سه نوع تقلیل داد: سیاست حفظ وضع موجود، سیاست امپریالیستی و سیاست پرستیژ.

مورگنتا (۱۳۷۴، صص ۸۰-۸۱) به‌عنوان نماینده مکتب واقع‌گرایی در روابط بین‌الملل، کشوری را دارای سیاست امپریالیستی می‌داند که هدف سیاست خارجی‌اش، کسب قدرت بیشتر از قدرت بالفعل آن، از طریق واژگون کردن روابط موجود قدرت است؛ به عبارت دیگر، سیاست خارجی آن در پی ایجاد تغییری مطلوب در وضعیت قدرت است. کشوری نیز که سیاست خارجی آن، به حفظ قدرت تمایل دارد و نه ایجاد تغییر، در توزیع قدرت به سود خود، سیاست حفظ وضع موجود را تعقیب می‌کند. سیاست پرستیژ را نیز کشوری دنبال می‌کند که سیاست خارجی آن خواهان نمایش قدرتی است که دارد، خواه هدف از آن حفظ قدرت باشد و خواه افزایش آن. هدف سیاست حفظ وضع موجود، حفظ توزیع موجود قدرت در یک لحظه خاص تاریخی است و این لحظه خاص در تاریخ، که به صورت نقطه عطفی برای سیاست حفظ وضع موجود عمل می‌کند، معمولاً پایان جنگ است. برداشت مورگنتا از سیاست حفظ وضع موجود، بدین معنا نیست که این سیاست ضرورتاً با هرگونه تغییری مخالف باشد بلکه چنین سیاستی با تغییراتی که ممکن است به واژگون‌سازی روابط قدرت میان دو یا چند کشور منتهی شود، مخالف است.

در تشریح سیاست خارجی امپریالیستی، مورگنتا (۱۳۷۴، صص ۹۰-۹۵) می‌گوید: واژه «امپریالیسم» در یک فرایند کاربرد عام، مفهوم عینی خود را از دست داده است؛ یعنی هرکس که نسبت به سیاست خارجی دیگری اعتراض داشته باشد، او را

امپریالیست می‌نامند. در این شرایط مورگنتا وظیفه تحلیل نظری را کنار گذاردن این کاربرد رایج می‌داند تا واژه، مفهومی بیابد که از جهت اخلاقی بی‌طرف، عینی و تعریف‌پذیر باشد و درعین‌حال، در نظریه و عمل سیاست بین‌الملل مفید واقع شود. هرچند که تصوّر غالب از امپریالیسم، همین مفاهیم نادرست است، مورگنتا به‌طور خلاصه، سه برداشت نادرست و رایج از امپریالیسم را چنین برمی‌شمارد: اول اینکه ضرورتاً هر سیاست خارجی که معطوف به افزایش قدرت ملی است، تجلی امپریالیسم محسوب نمی‌شود؛ دوم آنکه هر سیاست خارجی که معطوف به حفظ امپراتوری موجود باشد، امپریالیسم نیست؛ نظریه‌های اقتصادی امپریالیسم نیز سومین برداشت اشتباهی است که از نظر مورگنتا، ماهیت راستین امپریالیسم را مبهم کرده است.

سومین تجلی تلاش‌های معطوف به قدرت در صحنه بین‌المللی از دیدگاه مورگنتا (۱۳۷۴، صص ۱۳۵-۱۳۶)، سیاست پرستیژ است. این سیاست غالباً یکی از ابزارهایی است که سیاست حفظ وضع موجود و سیاست امپریالیستی، می‌کوشد تا از طریق آن به اهداف خود نائل شود. مورگنتا به‌عنوان یک واقع‌گرای سیاسی اصولاً سیاست پرستیژ را بی‌اهمیت می‌داند و متعاقباً بحث منظم و علمی در مورد آن را ضروری نمی‌بیند. درعین‌حال، فصل جداگانه‌ای (فصل ششم) از کتاب خود را به این موضوع اختصاص داده است. وی در این فصل، هدف یک کشور از اتخاذ سیاست پرستیژ را تحت تأثیر قرار دادن سایر دولت‌ها به‌واسطه قدرتی که دارد یا معتقد است که دارد و یا می‌خواهد که وجود آن را به دیگر دولت‌ها تحمیل کند، می‌داند. وی همچنین دو ابزار ویژه‌ای را که در راه این هدف به کار می‌آید، «تشریفات دیپلماتیک» در وسیع‌ترین معنای این اصطلاح و «نمایش قدرت نظامی» می‌داند.

۶. یافته‌های تحقیق

اطلاعات جمع‌آوری شده برای پاسخ به سؤال محوری مقاله و آزمون فرضیه، در دو بخش خلاصه شده است: ابتدا منطق راهبردهای کلان امنیتی در خلیج فارس بر پایه سه محور وابستگی متقابل فزاینده، فرایند جهانی شدن و تنوع قطب‌ها تبیین شده و

سپس مبنای استراتژی درازمدت هریک از بازیگران مطرح در مبادلات امنیتی منطقه بررسی شده است.

۶-۱. منطق راهبردهای کلان امنیتی در خلیج فارس

ایالات متحده به‌عنوان یک قدرت هژمون، در صدد شکل دادن به محیط‌های امنیتی، از جمله منطقه خاورمیانه و خلیج فارس است. با این حال، هرچند که آمریکا یک بازیگر عمده در منطقه محسوب می‌شود، یقیناً، تنها بازیگر قلمداد نمی‌گردد. اروپا بیش از آمریکا به منابع انرژی منطقه وابسته است، چین هم که به دنبال رشد سریع اقتصادی خود در بخش‌های صنعتی است، اشتهای سیری‌ناپذیری را برای جذب انرژی از این منطقه نشان می‌دهد (Lester, 2007, p.24). روسیه نیز هرچند که وابستگی کمتری از لحاظ منابع انرژی این منطقه از خود نشان می‌دهد، با توجه به نزدیکی به مراتب بیشتر این کشور به خلیج فارس، به نسبت اروپا و آمریکا و نیز به‌عنوان جانشین ابرقدرت شوروی، خود را شایسته حضور فعال در معادلات امنیتی منطقه می‌داند و لذا نادیده انگاشتن نقش خویش را تحمل نخواهد کرد (Arbatov, 1994, p.95; Harris, 2009, pp.7-9). از سوی دیگر، وجود بازارهای گسترده در منطقه همراه با فرصت مناسب سرمایه‌گذاری در طرح‌های نفت و گاز خلیج فارس، هر بازیگر دیگری را نیز در عصر جهانی شدن مشتاق به حضور فعال و پویا در منطقه خواهد کرد (Hogland, 2005, p.195).

پویایی روابط بین‌الملل در عصر حاضر، از فضای پیچیده ناشی از جهانی شدن اثر پذیرفته (موسوی، ۱۳۸۳، ص ۷) و درک این نکته دشوار به نظر نمی‌رسد که در عصر جهانی شدن، تهدیدات دارای چنان ابعاد گسترده‌ای است که مهار و دفع آن‌ها فراتر از توان دولت‌ها، به‌ویژه دولت‌های ضعیف شده است. پذیرش این واقعیت، حکومت‌ها را هرچه بیشتر به سوی تعامل و همکاری‌های چندجانبه سوق خواهد داد. چنین حالتی در محدوده‌های منطقه‌ای بیشتر احساس می‌شود (عسکری، ۱۳۸۲، ص ۵۶)؛ به‌ویژه اگر منطقه محل تلاقی منافع تعداد زیادی از بازیگران، آن‌هم از نوع دولت‌های قدرت‌مند و ذی‌نفع جهانی باشد. خلیج فارس دقیقاً چنین وضعیتی را داراست. بر اساس چنین واقعیتی است که کیسینجر (۱۳۸۳، ص ۳۰۶) تأکید دارد کشورهای پیشرفته صنعتی به

نفتی که از خلیج فارس صادر می‌شود، وابسته‌اند و رادیکال شدن منطقه، تبعات و پیامدهایی را به دنبال خواهد داشت که از شمال آفریقا تا آسیای مرکزی و هند را در بر می‌گیرد.

در خاورمیانه و مرکز ثقل امنیتی آن، خلیج فارس، به‌ندرت پدیده سیاسی مهمی را می‌توان یافت که صرفاً به یک سطح محدود شده و به دیگر سطوح سرایت نکرده باشد. بسیاری از تحولات داخلی کشورهای منطقه و به‌ویژه کشورهای تأثیرگذار، بازتاب منطقه‌ای و گاه بین‌المللی به همراه خواهد داشت. در اغلب موارد، ناامنی داخلی بسیاری از کشورهای خاورمیانه به سیاست امنیتی منطقه سرریز می‌شود. پایان جنگ سرد و رقابت دو ابرقدرت نیز به‌نوبه خود بر پیچیدگی‌های استراتژیکی منطقه افزوده است. در واقع، مداخله‌گری قدرت‌های بزرگ، نه تنها بحران‌های منطقه‌ای، بلکه ژئوپلیتیک منازعه در خلیج فارس را نیز در دوران پس از فروپاشی نظام دوقطبی، آشکارتر می‌سازد (الهی و پوستین‌چی، ۱۳۸۶، ص ۴۶). در دوران جنگ سرد، رقابت‌های جهانی و تا حد زیادی منطقه‌ای، حول دو ابرقدرت شکل می‌گرفت، درحالی‌که اکنون تبدیل شدن آمریکا به قدرت مسلط در منطقه و افزایش آزادی عمل مناطق، باعث تشدید رقابت‌های جدید منطقه‌ای میان بازیگران منطقه‌ای با یکدیگر و یا با قدرت مسلط شده است و بعید به نظر می‌رسد که در چند سال آینده این عدم قطعیت و پیچیدگی، جای خود را به شفافیت و پیش‌بینی‌پذیری بدهد (قهرمان‌پور، ۱۳۸۵، ص ۱۰۵-۱۰۶).

هم‌اکنون اختلافات منطقه‌ای و از جمله مرزی، در بخش‌های گوناگون خلیج فارس وجود دارد که بالقوه به اندازه بحران سال‌های ۱۹۹۰-۱۹۹۱م. کویت، قابلیت انفجار دارد. در عصر جدید بی‌ثباتی‌های امنیتی منطقه، نظام متغیر جهانی نیز بُعد جدیدی بر این اختلافات افزوده است (مجتهدزاده، ۱۳۸۰، ص سیزده)؛ در عین‌حالی‌که در عصر نوین جهانی، دیگر پدیده ناامنی منطقه‌ای به سود قدرت‌های بزرگ جهانی تمام نمی‌شود. این امر نشان‌دهنده ماهیت دوگانه نظام بین‌الملل است که تنها به خواست و محوریت قدرت‌های بزرگ عمل نمی‌کند. در نظام دوقطبی پس از جنگ جهانی دوم، وجود ناامنی و بی‌ثباتی در نظام‌های منطقه‌ای نوعی مشروعیت و حقانیت برای دخالت قدرت‌های فرامنطقه‌ای فراهم می‌آورد و رهبران هر دو بلوک به‌منظور در

تنگنا گذاشتن رقیب و عقب راندن آن از مواضعش، از وقوع چنین امری استقبال می‌کردند. اما در دنیای پساجنگ سرد و عصر جهانی شدن و وابستگی متقابل، ناامنی منطقه‌ای برخلاف منافع قدرت‌های بزرگ جهانی ارزیابی می‌شود.

وقوع جنگ‌های پرخطر و پرهزینه، چه از بُعد داخلی و چه از لحاظ بین‌المللی، برای آمریکا دردسرساز شده است. هزینه‌های سیاسی و اقتصادی جنگ‌هایی که آمریکا در آن حضور داشته است، آینده‌ای همچون امپراتوری انگلستان را برای این کشور رقم خواهد زد. یک برآورد واقع‌بینانه از هزینه‌های تحمیلی جنگ عراق بر مالیات‌دهندگان این کشور، با احتساب تأثیرات مثبت جنگ بر بازار نفت و اقتصاد کلان ایالات متحده و نیز آثار منفی شایانی که در اقتصاد آمریکا داشته است، رقمی بیش از سه تریلیون دلار را نشان می‌دهد (Bilmes & Stiglitz, 2008). به این ترتیب، جنگ عراق پس از جنگ جهانی دوم، پرهزینه‌ترین جنگ برای آمریکا بوده است. وضعیت دیگر کشورها، بهتر از این نیست. این بازیگران از لحاظ اقتصادی و نیز ظرفیت تحمل فشارهای سیاسی، ناتوان‌تر از آن به نظر می‌رسند که بخواهند خطر چنین ریسک‌هایی را پذیرا شوند. ضمن اینکه به دلیل وابستگی کم‌و بیش اقتصادی و یا نظامی آن‌ها به ایالات متحده، اصولاً قدرت تحرک چندانی در قبال نزاع‌های منطقه‌ای نخواهند داشت.

کشورهای عرب منطقه نیز که از ابتدا نظام امنیتی خود را با کشورهای بزرگ جهانی به‌ویژه آمریکا گره زده‌اند، ایجاد ناامنی و اغتشاش در منطقه را نمی‌پذیرند و به دلیل داشتن دولت‌های رانتیر و عدم مشروعیت داخلی، همواره خواستار حفظ وضع موجود در منطقه بوده‌اند (Schmick, 1998, p.393; Watkins, 2004, pp.28-30). ایران هم جهت رسیدن به اهداف منطقه‌ای و جهانی خود که در سند چشم‌انداز بیست‌ساله این کشور تدوین شده است، نیاز به آرامش نسبی در سطح منطقه‌ای و جهانی دارد و سعی می‌کند بیش‌ازپیش با کشورهای منطقه ارتباط داشته باشد. عضویت ناظر ایران در اتحادیه عرب و تلاش برای ورود به جرگه کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس به همراه سفرهای دیپلماتیک گسترده مقامات ایرانی به کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس نشان از تلاش تهران برای کاستن از بحران‌های منطقه‌ای و پیامدهای منفی آن دارد. وضعیت کنونی کشور عراق نیز ایجاب می‌کند تا دولت‌مردان آن، جهت

بازسازی کشور، حذف نیروهای تروریستی درون مرزها و تقویت همبستگی داخلی، خواستار حفظ ثبات در منطقه باشند؛ خواهسته‌ای که بارها توسط مسئولان این کشور تکرار شده است. وابستگی کلیه کشورهای حوزه خلیج فارس به صادرات نفت خود از تنگه هرمز، دلیل دیگری است که آن‌ها را وادار به حرکت در جهت ثبات بخشیدن به منطقه می‌کند.

در مجموع، تأثیر فروپاشی شوروی و پایان نظام دوقطبی جنگ سرد بر تحولات نوین امنیتی خلیج فارس از دو نظر قابل تأمل است: اول اینکه به دلیل تحمل هزینه‌های گزاف سیاسی و اقتصادی و به خطر افتادن موقعیت راهبردی قدرت‌های بزرگ در پی بی‌ثباتی‌های منطقه‌ای، ثبات در منطقه خلیج فارس بیشتر تأمین‌کننده منافع آن‌ها خواهد بود، تا وجود ناامنی و اغتشاش؛ آن‌چنان‌که در نظام دوقطبی و جنگ سرد به دنبال آن بودند (Kraig, 2006). از سوی دیگر، با قدرت یافتن قدرت‌های درجه دوم و سوم که تا پیش از این، موقعیت مناسبی برای بروز اهداف امپریالیستی خود نمی‌یافتند، ظرفیت بحران‌آفرینی در منطقه افزایش یافته است. واقعیت جهانی شدن و پدیده وابستگی متقابل فزاینده نیز چهره متباینی را از خود به نمایش گذاشته است. وابستگی سطوح تحولات یک منطقه به دیگر مناطق و یک موضوع به دیگر مسائل بین‌المللی، باعث گردیده تا هم قدرت‌های فرامنطقه‌ای و هم کشورهای منطقه، سعی بر کاهش تشنج‌ها در منطقه داشته باشند. اما فعال شدن گروه‌هایی که در گذشته تلاشی برای اظهار وجود نمی‌کردند، در صورت عدم در پیش گرفتن سیاستی مناسب توسط بازیگران منطقه و بی‌توجهی به خواست‌های مشروع ایشان، خلیج فارس را با بحران‌های جدی مواجه خواهد ساخت. اقدامات القاعده و حمایت برخی از گروه‌های داخلی در کشورهای عرب از چنین حرکت‌هایی، یکی از این نمونه‌هاست.

۲-۶. مبنای راهبردهای کلان امنیتی بازیگران در خلیج فارس

۱-۲-۶. ایالات متحده

اجرای هر الگوی امنیتی در یک محیط پیچیده سیاسی-اجتماعی چون منطقه خلیج فارس، با تهدیداتی مواجه است که الگوی امنیتی ایالات متحده نیز از این امر مستثنا

نیست. راهبرد امنیتی منطقه‌ای جمهوری اسلامی، بی‌ثباتی و اختلافات کشورهای حوزه جنوبی خلیج فارس، توسعه سلاح‌های کشتار جمعی در خاورمیانه و خطر تلاقی آن با فناوری‌های پیشرفته و بنیادگرایی مذهبی، از جمله چالش‌های فراروی آمریکا در منطقه است. در مجموع، هم‌اکنون ایالات متحده به یک راهبرد نظامی متکی است که روزبه‌روز برای آن کشور پرهزینه‌تر خواهد بود. این کشور توسط قدرت منطقه‌ای ایران، مورد چالش قرار دارد و تروریست‌ها نیز کشورهای منطقه را محل مناسبی برای عضوگیری و نیز انجام عملیات تروریستی یافته‌اند، بدین لحاظ، به نظر می‌رسد که وضعیت موجود، شرایط مطلوبی را برای ایالات متحده در پی نخواهد داشت (راثل، ۱۳۸۲، ص ۲۴۲؛ قهرمان‌پور، ۱۳۸۷، صص ۸۰-۸۶). باین‌حال، ابتکار عمل در دست آمریکاست؛ به‌گونه‌ای که این کشور می‌تواند به ایجاد یک سیاست مشارکت سازنده و استراتژیک بین طرفین و همچنین، میان دول مختلف در خلیج فارس و نیز خاورمیانه دست بزند؛ زیرا الگوهای مشارکت تعریف‌شده پیشین، همچون پیمان ۶+۲ که توسط آمریکا در منطقه تعریف شده بود، با توجه به اوضاع کنونی و حضور نظامی آمریکا، در آینده‌ای نه‌چندان دور تغییر خواهد کرد و صف‌بندی‌های جدیدی را در چارچوب‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای رقم خواهد زد (Lieberman, 2007, pp.18-22؛ موسوی، ۱۳۸۳، ص ۸).

ایالات متحده چهار سال پیش با خاتمه حکمرانی امپراتوری بریتانیا و فرانسه طی جنگ سوئز در سال ۱۹۵۶م. میخ خود را در خطیرترین نقطه جهان، یعنی خاورمیانه، کوبیده است. اکنون نیز پس از سال‌ها حضور فعال در این نقطه از جهان، همگی به جز ایران، برای رفع و جرح درگیری‌های دیرینه خود به واشنگتن نظر دارند. با اینکه این کشور کمک‌های جنبی به صورت کمک نظامی و اقتصادی در اختیار متقاضیان خود قرار می‌دهد، در عین حال، امنیت هریک را به‌طور ضمنی در برابر دیگران تضمین می‌کند. در این خصوص، ذکر این مطلب واقع‌گرایانه ضروری به نظر می‌رسد این تنها مؤسسات و نهادهای خوب آمریکایی نیستند که نقش‌آفرینان منطقه‌ای عمده را به محور واشنگتن متصل می‌سازند بلکه در واقع، این ساختارهاست که با تکیه بر قدرت، به ایالات متحده اجازه می‌دهد این بازی را با موفقیت به پیش برد؛ که اگر این‌گونه نبود، اتحادیه اروپا نیز باید در یافتن جای‌پایی در منطقه به همین اندازه موفق باشد (ایکبری،

۱۳۸۲، صص ۲۴۸-۲۴۹). پس تا زمانی که ایالات متحده از چنین ساختارهای کارآمدی در منطقه بهره‌مند است، احتمال تغییر جایگاه این کشور بعید به نظر می‌رسد (Shanker, 2006, p.A24).

هم‌اکنون خلیج فارس به اولویت سیاست خارجی واشنگتن تبدیل شده است و بر اهمیت آن در سال‌های آتی نیز افزوده خواهد شد. ایالات متحده بیش از دیگر کشورهای فرامنطقه‌ای و حتی منطقه‌ای، تعیین‌کننده مناسبات امنیتی در خلیج فارس است. ایالات متحده در حال حاضر، خود، نقش ژاندارم منطقه را عهده‌دار گشته و به نظر می‌رسد که برنامه دست‌کم کوتاه‌مدتی برای خروج نیروهایش از این منطقه و واگذاری حفظ ثبات منطقه به یک نظام امنیت دسته‌جمعی منطقه‌ای و یا وکالت این امر به کشور و یا کشورهای دیگر را نیز در دستور کار خود نداشته باشد؛ زیرا نیاز این کشور به حضور مؤثر در خلیج فارس، فراتر از هدفی چون سرنگونی صدام حسین است (Philips, 2003, p.38). چنین چشم‌اندازی این احتمال را مطرح می‌کند هر دولتی که در آمریکا حاکم باشد (تا آینده قابل پیش‌بینی)، به تلاش خود برای کنترل بخش بیشتری از ذخایر نفتی شناخته‌شده جهان ادامه خواهد داد. به این ترتیب، ضرورت‌های امنیتی خلیج فارس همواره مورد توجه رهبران کشورهای صنعتی غرب بوده است و مقامات اجرایی آمریکا نسبت به چنین وضعیتی، حساسیت بیشتری نشان می‌دهند (Schulz, 2005, p.59). بنابراین، گرچه به دنبال حوادث یازدهم سپتامبر، دولت بوش پیشبرد تغییراتی هدفمند در خاورمیانه و به تبع آن در منطقه خلیج فارس را جایگزین سیاست حفظ ثبات در منطقه کرد (قربانی، ۱۳۸۶، ص ۸۷)، راهبرد کلان امنیتی ایالات متحده از ابتدای حضور مؤثر خود در منطقه، حفظ توزیع قدرت موجود همراه با افزایش توان تأثیرگذاری خویش برای کاهش وضعیت بحرانی این منطقه به منظور حفظ برتری نسبی خود بوده است.

۶-۲-۲. اروپا

پس از فروپاشی شوروی و به‌ویژه در سال‌های اخیر، شاهد ظهور نوعی سیاست خاورمیانه‌ای مستقل از جانب اروپایی‌ها هستیم. مهم‌ترین دغدغه اروپا در این

خصوصاً، وابستگی به انرژی خلیج فارس است. اهمیت خلیج فارس به واسطه وجود ذخایر عظیم انرژی و بازار مناسب، برای اتحادیه اروپا در حال افزایش است (Hanelt & Möller, 2007). هم‌اکنون منابع انرژی خلیج فارس، پنجاه درصد از نیازهای انرژی اروپا را تأمین می‌کند و بر اساس برآوردهای *آژانس اطلاعات انرژی*^۷، این میزان وابستگی تا سال ۲۰۳۰ میلادی به هفتاد درصد افزایش خواهد یافت (EIA, 2007, p.16). از سوی دیگر، اروپایی‌ها که در مدت زمانی طولانی، خلیج فارس را صحنه یکه‌تازی‌های خود به شمار می‌آوردند، نمی‌توانند بپذیرند قدرتی دیگر، این چنین عنان مسائل را در این منطقه در دست خود داشته باشد و تنها به سهم اندکی برای ایشان اکتفا کند. کشورهای اروپایی به عینه شاهد وضعیتی هستند که طی آن با افزایش اهمیت منطقه، سهم آنان به‌ویژه در زمینه مسائل راهبردی و امنیتی در حال کاهش است (Lieberman, 2007, pp.8-11). جنگ عراق و اعلام آمادگی آمریکا برای حل‌وفصل این جریان بدون حضور اروپا، روند نارضایتی اروپایی‌ها را فزونی بخشیده است.

بریتانیا به‌عنوان یار و همراه استراتژیک آمریکا، یک قدرت استعماری با سابقه در خاورمیانه و کشوری است که برای خودش حق آب و گلی مسلم در منطقه قایل است. به‌خصوص حساسیت و تأکید نفوذش در کشورهای افغانستان، عراق و ایران، توسعه نفوذ و قدرت بیش از اندازه آمریکا به‌عنوان مدعی نظام تک‌قطبی و تک‌صدایی جدید جهانی در دوران نظم نوین جهانی را برنتافته و تحمل نخواهد کرد. بنابراین، با استفاده از انواع ابزارهای ممکن خود در منطقه، با آمریکا در حال یک رقابت شدید و پنهان است. این کشور در یک گذشته طولانی استعماری نزدیک به پنج قرن، با استفاده از مطالعه و بررسی خصوصیات فرهنگی، جامعه‌شناسی سیاسی و روان‌شناسی اجتماعی جوامع گوناگون منطقه، روش‌ها و راهکارهای مناسب را برای نفوذ و سلطه هرچه بیشتر خود به مردم و رهبران خاورمیانه طراحی و اجرا می‌کند (Persson, 2005, pp.272-274). اهداف انگلستان در منطقه، کوتاه‌مدت و زودگذر نیست بلکه برعکس، پیوسته هدف‌های درازمدتی را در رقابت با رقیب قدر قدرتش، آمریکا، دنبال می‌کند.

پیروزی در جنگ، شکست در جنگ و نیز خلأ قدرت و وجود دولت‌های ضعیف، انگیزه‌های سه‌گانه امپریالیسم را تشکیل می‌دهد. از این دیدگاه، اروپا که خود را بازنده در رقابت بلندمدت با آمریکا در منطقه به شمار می‌آورد، همواره در صدد استفاده از موقعیت‌هایی است که به‌نحوی ایالات متحده در آن ضعف نشان داده است (Rollo, 2008). قرار گرفتن در کنار اسرائیل طی بحران کانال سوئز و شرکت در جنگ ۱۹۵۶م. قلمداد کردن ایران به‌عنوان شریکی پیچیده و درعین‌حال، متکثرترین کشور منطقه (پرتس، ۱۳۸۳، ص ۱۵) و مخالفت جدی با جنگ عراق از جمله مواردی است که اروپا از طرق آن‌ها سعی داشته و دارد تا جایگاه خویش را در منطقه بهبود بخشد. امپریالیسم نظامی، امپریالیسم اقتصادی و امپریالیسم فرهنگی نیز سه روش اجرا و اعمال سیاست‌های تغییر وضع موجود است که به نظر می‌آید اروپا توانایی کاربرد نسبی هر یک از سه روش و به‌خصوص نوع اقتصادی آن را در مقابل آمریکا داشته باشد. تأکید اروپا بر اجرای قوانین و مقررات بین‌المللی و حرکت در چارچوب شورای امنیت و سازمان‌های بین‌المللی چندجانبه برای حل و فصل مسائل امنیتی و اجرای اصول سیاست بین‌الملل بر طبق قواعد و هنجارهای بین‌المللی یکی دیگر از گزینه‌های پیش روی اروپا برای ارتقای جایگاه خویش در نظام بین‌الملل، در غیاب توانایی‌های غالب نظامی‌اش است (Kagan, 2003, p.4).

یکی دیگر از ابزارهای اروپا برای تغییر وضع موجود در خلیج فارس، ایران است. ایران و اروپا با قرار گرفتن در معرض یک اتحاد طبیعی در این منطقه، طی عملی متقابل، هر یک دیگری را وزنه‌ای در برابر قدرت آمریکا به حساب می‌آورد (Serfaty, 1998, p.341). از این‌رو، اتحادیه اروپا در صدد است با تهران وارد تعامل گسترده شود تا با کمک آن بتواند وضع موجود را در منطقه به نفع خود تغییر دهد (Hanelt & Möller, 2007). هدف جمهوری اسلامی ایران از اتخاذ چنین رویکردی، تضعیف موقعیت ممتاز ایالات متحده و درنهایت، خارج کردن این کشور از معادلات امنیتی منطقه است و هدف اروپا نیز استفاده از اهرم و موقعیت ایران برای پیشبرد اهداف تجدیدنظرطلبانه‌اش در خلیج فارس است. بدین سبب است که اروپا در پاره‌ای

از موضوعات، خواستار پاسخ مثبت به منافع و احساسات مشروع ایران توسط جامعه بین‌المللی و همسایگان این کشور در منطقه بوده است (Hamdi, 2005).

۶-۲-۳. فدراسیون روسیه

به نظر می‌رسد سیاست‌های روسیه نسبت به دهه گذشته در عرصه جهانی، ملی‌گرایانه‌تر و روابطش با ایالات متحده مشکوک‌تر شده است. این احتمال می‌رود که مسئله تکثیر جنگ‌افزارهای هسته‌ای در خاورمیانه، روابط این کشور با آمریکا را تیره‌تر کند. به‌هرحال، بدون اعمال فشار توسط آمریکا، روسیه در صدد متوقف ساختن فروش تسلیحات تکثیر سلاح‌های اتمی و فناوری موشکی به کشورهای خاورمیانه که به‌صورت بالقوه توانایی استفاده از آن‌ها را دارند، بر نخواهد آمد. در وضعیت موجود، اندیشه بهره‌گیری از روش کنترل صادرات روسیه، به‌عنوان یکی از تلاش‌های اساسی واشنگتن برای مهار روند تکثیر سلاح‌های اتمی در منطقه خاورمیانه، واقع‌بینانه به‌نظر نمی‌رسد (سیاست‌های آمریکا، ۱۳۸۰، صص ۱۶-۱۷؛ Sestanovich, 2003, pp.154-158).

خاورمیانه و منطقه خلیج فارس، همواره جایگاه ویژه‌ای را در سیاست خارجی روسیه داشته است. در ابتدا، روسیه در این منطقه بیشتر از موضع تدافعی و تا حدی انفعالی برخوردار بود. تحولات گسترده و بزرگ مربوط به خاورمیانه و شوروی موجب تغییر نگاه روسیه به منطقه نشده است و این کشور همچنان شمال خاورمیانه را حیات خلوت خود دانسته و امنیت ملی خود را مرهون ثبات در این منطقه می‌داند (رسولی، ۱۳۸۵، ص ۲۱؛ الهی، ۱۳۸۷، صص ۷۲-۷۴). توجه فدراسیون روسیه به تحرکات مجدد و حضور خود در منطقه، در زمان ریاست جمهوری ولادیمیر پوتین و هم‌زمان با افزایش روند ادعای تک‌قدرتی آمریکا در دوران نظم نوین جهانی، افزایش یافته است. پس از حوادث ۱۱ سپتامبر و تحرکات هم‌زمان آمریکا در افغانستان، عراق و آسیای مرکزی، حساسیت و توجه روسیه به خلیج فارس به‌عنوان یک عامل رقابتی و ابزار فشار سیاسی-روانی لازم به آمریکا بیشتر شده است (اسدی، ۱۳۸۱، ص ۷۵۲). روسیه همانند اروپا و از لحاظ نظامی در سطحی بالاتر، از ظرفیت قابل ملاحظه‌ای در به

کارگیری روش‌های سه‌گانه امپریالیستی برای تغییر توزیع قدرت موجود در خلیج فارس به نفع خود برخوردار است و انگیزه‌های کافی را نیز در این خصوص داراست.

۶-۲-۴. چین

چین را اژدهای خفته با استراتژی ابهام لقب داده‌اند (Yeh, 2006, p.6): زیرا مطالعهٔ اجمالی سیر تحولات این کشور، مؤید این واقعیت است که چینی‌ها همواره در اتخاذ سیاست‌های استراتژیک خود مرموزانه و بسیار محتاط ظاهر شده و با فریفتن قدرت‌های بزرگ، قواعد بازی را به‌خوبی شناخته و آن را به کار بسته‌اند. در وضعیت فعلی، تأمین انرژی، مهم‌ترین دغدغهٔ این کشور به شمار می‌رود. جمهوری خلق چین برای تأمین ذخیرهٔ نفت و گاز خود، نیاز مبرم به واردات انبوه آن دارد که مهم‌ترین حوزهٔ دستیابی آن نیز خلیج فارس است (قدسی، ۱۳۸۴، ص ۱۲). بر همین اساس، پکن تلاش می‌کند که روابط خود با کشورهای تولیدکنندهٔ نفت از جمله ایران و عربستان را گسترش دهد تا بتواند از این طریق، به موقعیت مستحکمی نیز در سازمان شانگهای دست یابد (Nelson & Douglas & Schwartz, 2007; Powell, 2006, p.60). برخی از پژوهشگران چینی، توجه آمریکا به خلیج فارس را نیز بیش از هر چیز با مسئلهٔ انرژی و نفت مرتبط می‌دانند. از سوی دیگر، آمریکا مایل به توسعهٔ توان نظامی نیروی زمینی خود در این منطقه و احداث پایگاه‌های هوایی در اقیانوس هند، آرام و خلیج فارس و انتقال بخشی از نیروی دریایی خود، از مدیترانه به خلیج فارس است. بدین لحاظ برآورد چینی‌ها از تعدیل در روابط قدرت‌های بزرگ پس از جنگ افغانستان و عراق توسط آمریکا در منطقه، خوش‌بینانه نیست و این نکته در نظر راهبردها پردازان نظامی آن کشور، بیش از سیاست‌مداران مشاهده می‌شود (امیدوارنیا، ۱۳۸۲، صص ۲۳-۳۱). نارضایتی چینی‌ها از چین جایگاهی در منطقه، باعث گردیده است تا این کشور راه نفوذ اقتصادی به کشورهای منطقه را بهترین وسیله برای کسب موقعیت ممتازتری در خلیج فارس بداند.

به باور نخبگان سیاسی-امنیتی چین، دکترین راهبردی-امنیتی این کشور در راستای کاهش دادن اثرات منفی یک‌جانبه‌گرایی آمریکا، باید دارای ویژگی‌هایی چون

جامعیت، در خدمت اهداف سیاسی بودن، برخورداری از توان جامع، و تمرکز باشد. بر اساس چنین ویژگی‌هایی، مدیریت راهبردی چین باید همه جوانب مسائل کلان در عرصه تعاملات بین‌المللی، از جمله طرح خاورمیانه بزرگ را تجزیه و تحلیل کند تا بتواند سیاست‌های لازم را برای کوتاه‌مدت، میان‌مدت و بلندمدت ترسیم نماید. این دکترین همچنین مستلزم برخورداری از توان جامع است که علاوه بر قدرت نظامی شامل عوامل غیرنظامی از جمله قدرت طبیعی، اجتماعی، مادی (سخت‌افزاری)، روانی (نرم‌افزاری) و قدرت بالقوه و توان تبدیل سریع آن به قدرت بالفعل است. بر این اساس از دید دولت‌مردان چین، به مثابه قدرتی وا-همگرا با هژمونیک‌گرایی آمریکا و روندهای ژئوپلینومیکی نومحافظه‌کاران این کشور، طرح‌های منطقه‌ای آمریکا در خاورمیانه و خلیج فارس، به مثابه سازوکاری در راستای روندهای یک‌جانبه‌گرایانه آمریکا و ایجاد ثبات استراتژیکی مطلوب آن کشور تلقی می‌گردد (امینی، ۱۳۸۵، صص ۳۸-۵۱).

چین می‌تواند با عرضه فناوری‌های نظامی، موشکی و جنگ‌افزارهای هسته‌ای به کشورهای منطقه، موازنه قدرت موجود در منطقه را به نفع خود به هم زند. اگر این کشور به گسترش بازار آزاد و خصوصی‌سازی اقتصادی ادامه دهد، می‌تواند به یک قدرت مثبت برای رشد اقتصاد جهانی مبدل شود؛ اما این مسئله می‌تواند باعث وابستگی بیشتر چین به منابع نفتی خاورمیانه و بنابراین، جدی‌تر شدن استراتژی این کشور در قبال مسائل امنیتی منطقه شود. چین تاکنون به‌عنوان یک بازیگر مهم، در جایگاه‌هایی که برای منافع آمریکا در خاورمیانه جنبه حیاتی دارند، ظاهر شده است. در مجموع، به نظر می‌رسد چین در پی آن است که نقش منفی خود در منطقه را افزایش دهد (سیاست‌های آمریکا، ۱۳۸۰، صص ۱۷-۱۸).

نفوذ غالباً اقتصادی چین در بین کشورهای منطقه خلیج فارس، و به چالش طلبیدن ایالات متحده در این منطقه، که معامله گول‌آسای آن کشور با ایران بر سر نفت و گاز با ارزشی معادل ۱۰۰ میلیارد دلار آمریکا، یکی از این چالش‌طلبی‌هاست، نشان‌دهنده نارضایتی پرجمعیت‌ترین کشور جهان از موقعیت و نقش فعلی خویش در منطقه خاورمیانه و به تبع، عرصه جهانی است (Powell, 2006, p.60; Calabrese, 1998, p.362).

بنابراین باید این احتمال را در نظر داشت که چین با داشتن قابلیت‌های نظامی و اقتصادی بالای خود و انگیزه‌هایی که از آن بهره‌مند است، طی سال‌های آتی در صدد تغییر وضع موجود منطقه خاورمیانه و چرخش توزیع قدرت در خلیج فارس، به نفع خویش و به ضرر ایالات متحده باشد.

۶-۲-۵. جمهوری اسلامی ایران

در میان کشورهای منطقه نیز هرچند عربستان سعودی به همراه دیگر کشورهای عضو جی.سی.سی. به حفظ وضع موجود و قدرت استراتژیک در منطقه معتقد است (Buckley, 2003, p.14)، اما ایران و عراق به آن اعتقادی ندارند. درعین حال هر سه قدرت مزبور از موازنه کنونی قدرت راضی به نظر نمی‌رسند و به تلاش آمریکا برای حفظ این موازنه نیز اعتماد ندارند. ایران احساس می‌کند موقعیت برحق کشورش برای ایفای نقش رهبری در حفظ امنیت خلیج فارس نادیده گرفته شده است (راثمل، ۱۳۸۲، ص ۲۳۲). در ژانویه ۱۹۶۸م. که دو دولت آمریکا و انگلیس تصمیم به پر کردن خلأ قدرت منطقه خلیج فارس پس از خروج نیروهای انگلیسی توسط ایران گرفتند، محمدرضا شاه نیز آمادگی کامل خود را برای همکاری با سایر کشورهای خلیج فارس به منظور حفظ تداوم امنیت منطقه اعلام کرد. درعین حال، اعتقاد داشت مادامی که تحکیم موقعیت کشور در تقدم قرار دارد، چشم‌انداز هر اتحاد رسمی و جدی در منطقه ضعیف خواهد بود. به این ترتیب، ایران به عنوان مطمئن‌ترین تضمین، نه برای حفظ امنیت خود، بلکه تأمین امنیت سایر کشورهای منطقه، به تحکیم موقعیت نظامی خود پرداخت (ازغندی، ۱۳۷۹، صص ۴۲۷-۴۲۸؛ اسدیان، ۱۳۸۱، صص ۴۹-۵۱).

به دنبال افزایش سرسام‌آور بهای نفت طی جنگ رمضان (۱۹۷۳) و تمایل بیش‌ازپیش آمریکا برای گسترش روابط تجاری و تسلیحاتی با کشورهای منطقه به منظور بازگرداندن دلارهای نفتی، شاه ایران با اطمینان از حمایت‌های ایالات متحده در صدد تعقیب سیاست بسط نفوذ در منطقه برآمد. چنین سیاستی بیش از همه، نارضایتی عربستان و عراق را که همواره از قدرت‌یابی ایران در منطقه هراسان بودند، در پی داشت (Chubin & Zabih, 1974, pp.173-174). ایالات متحده نیز که در اواخر

سلطنت شاه ایران، نگران جاه‌طلبی‌های این کشور در خلیج فارس بود، قلباً از مخالفت کشورهای عرب منطقه در مقابل محمدرضا شاه راضی بود. اما نگرانی عمیق‌تر ایالات متحده از نفوذ شوروی به مناطق جنوبی‌اش، باعث گشت آمریکا تا آخرین لحظه، بلندپروازی‌های شاه در منطقه را تحمل کند.

انقلاب اسلامی ایران آنچه را که به توافق ضمنی مورد نظر ایالات متحده برای تأمین امنیت منطقه منجر شده بود، از بین برد. شاه ایران گرچه یک «مشتري سخت‌گیر» بود، توانسته بود رضایت همسایگانش را جلب کند (چوبین، ۱۳۶۸، ص ۲۲۲). ولی آرمان‌های انقلابی حکومت جدید تهران، با نظم آمریکایی در خلیج فارس هم‌خوانی نداشت. رهبران سیاسی و مذهبی جمهوری اسلامی، جدا از محکوم کردن اقدامات قدرت‌های فرامنطقه‌ای (Maloney, 2002, p.182)، به سرزنش دولت‌های عرب منطقه و برادران کوچک‌تر مسلمان خویش به واسطهٔ تحت سلطه قرار دادن خود و ملت‌های خویش، مبادرت می‌ورزیدند. چنین امری اصولاً ایجاد ترتیبات امنیتی منطقه‌ای را ناممکن می‌ساخت.

در هشت سال جنگ عراق علیه ایران، گفتمان حاکم بر سیاست خارجی این کشور تحت تأثیر ایدئولوژی با جهت‌گیری تجدیدنظرطلبانه قرار داشت. اما این گفتمان، تغییر وضع موجود را چندان محقق نساخت. بنابراین خط‌مشی عملی و رفتاری جمهوری اسلامی ایران در صحنهٔ سیاست خارجی در دههٔ دوم انقلاب را می‌توان با توجه به منافع ملی و ترتیبات منطقه‌ای، در قالب سیاست عادی‌سازی روابط بررسی کرد (ازغندی، ۱۳۸۱، صص ۱۳-۱۵). در دوران ریاست جمهوری آقای خاتمی و در دههٔ سوم از انقلاب نیز با طرح تنش‌زدایی در روابط خارجی و ارائهٔ الگوی «گفتگوی تمدن‌ها» توسط جمهوری اسلامی ایران، تعامل با کشورهای مختلف جهان زمینه هموارتری به‌خود گرفت.

در عمل نیز با وجود اینکه ایران ظرفیت‌های لازم برای کاربرد نسبی روش‌های سه‌گانهٔ اقتصادی، نظامی و فرهنگی امپریالیسم را داراست، موقعیت فعلیت بخشیدن به آن‌ها در حال حاضر فراهم نیست. بنابراین، این قسمت از ارزیابی ابتدایی ما در مقدمهٔ بحث، که مبنای استراتژی ایران در خلیج فارس را امپریالیستی می‌دانست، اگر نه رد،

دست‌کم تعدیل می‌گردد؛ با این چنین اصلاحی در نظریه مورگنتا، که کشوری را دارای سیاست امپریالیستی تلقی می‌کنیم که هم خواستار تغییر توزیع قدرت موجود به نفع خویش باشد و هم اینکه دست‌کم ظرفیت‌ها و درعین‌حال، موقعیت‌های لازم برای اعمال روش‌های سه‌گانه امپریالیسم، در کنار انگیزه‌های کافی برای این کار را داشته باشد و دولت‌هایی چون ایران که تغییر وضع موجود را به صورت تدریجی - و نه دفعی - در یک دوره طولانی تعقیب کنند، تجدیدنظرطلب تلقی می‌کنند.

۶-۲-۶. کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس

دیپلمات‌های آمریکایی که در خلیج فارس خدمت می‌کنند و پیوسته با سیاست‌گذاران کشورهای این منطقه ارتباط دارند، به‌خوبی آگاه‌اند که دیدگاه مقامات رسمی کشورهای عرب منطقه درباره سیاست‌های واشینگتن نسبت به خاورمیانه و حضور نظامی آن، مثبت است و از آن حمایت می‌کنند. گرچه سیاست‌مداران عرب، این مطالب را در مذاکرات خصوصی و دیپلماتیک مطرح می‌سازند، در محافل عمومی و علنی، همین مقامات رسمی از سیاست‌های آمریکا انتقاد می‌کنند که گاهی این انتقادات تند و شدید نیز می‌شود. معاون پیشین وزیر خارجه آمریکا در امور خاورمیانه در تحلیلی از این وضعیت می‌گوید: «آن‌ها به صورت مداوم در انتظار عمومی از ما انتقاد و به ما حمله می‌کنند؛ زیرا آن چیزی که رهبران کشورها می‌اندیشند، مردم مایل به شنیدن آن هستند» (حجار، ۱۳۸۱، صص ۶۵-۶۶).

انتقادات گاه و بی‌گاه مقامات کشورهای عرب منطقه از سیاست‌های آمریکا و محکوم کردن نگاه دوگانه این کشور به موضوعاتی چون فلسطین، تروریسم و حقوق بشر آمریکایی، همگی در حالی انجام می‌پذیرد که آن‌ها خود نامتقارن‌ترین متحدان منطقه‌ای این کشور به شمار می‌آیند. تشکیل شورای همکاری خلیج فارس تحت حمایت‌ها و نظارت‌های آمریکا در پی شدت یافتن مخاصمه ایران و عراق، نشان می‌دهد که این دولت‌ها در کل، از موقعیت خویش در منطقه راضی به‌نظر می‌رسند. عربستان که دارای حکومتی سلطنتی با ساختاری محافظه‌کارانه است، با توجه به موقعیت ژئوپلیتیکی منطقه و نیز شرایط مذهبی و اقتصادی داخلی، دلیلی برای

نارضایتی از وضع موجود نمی‌بیند؛ زیرا در غیر این صورت، ساختار داخلی این کشور به نسبت کل منطقه، بیشتر دچار تغییر خواهد شد.

سیاست حفظ وضع موجود می‌تواند در قالب سیاست پرستیژ دنبال شود و دو ابزار مهم این سیاست، «تشریفات دیپلماتیک» و «نمایش قدرت نظامی» است. وضعیت اقتصادی کشورهای عرب خلیج فارس و نیز میل به خودنمایی در این کشورها، چنان تشریفات را برای شیوخ منطقه فراهم آورده که تشریفات دیپلماتیک جای خود را دارد. در خصوص نمایش قدرت نظامی این کشورها نیز باید گفت که هرچند کشورهای عضو جی.سی.سی. تحت حمایت‌های مستقیم ایالات متحده قرار دارند و حفظ بقای آن‌ها از اولویت اهداف منطقه‌ای آمریکا به شمار می‌رود (Mattair, 2007, pp.135-137; Collins, 1995, p.38)، بزرگ‌ترین واردکننده تسلیحات در منطقه به شمار می‌روند و تنها طی سال‌های جنگ تحمیلی بود که عراق سهم بالاتری را نسبت به شورا در این خصوص داشت.

سهم جی.سی.سی. از واردات سلاح توسط کشورهای منطقه خلیج فارس طی سال‌های ۱۹۸۲-۱۹۸۶م: ۳۳/۳۹٪، ایران: ۳/۹۶٪؛ و عراق: ۵۲/۷۲٪ بوده است (حافظ‌نیا، ۱۳۶۸، ص ۳۹). هزینه‌های نظامی این کشورها در طول سال‌های ۲۰۰۶-۲۰۰۸م. بدین ترتیب بوده است: کشورهای عضو جی.سی.سی: ۶۰/۴۵٪ (سهم عربستان ۵۰/۴٪؛ ایران: ۱۰/۳٪ و عراق: ۲۹/۲۵٪) (Nation Master, 2008). تعداد مانورها و تمرینات نظامی انجام‌شده به وسیله اعضای این شورا نیز طی مدت زمان ۱۹۹۱-۱۹۹۸م، رقمی حدود ۴۰۷ مانور بوده است و میانگین ۶۴ مورد در سال را نشان می‌دهد که رقم جالب و قابل توجهی است. در این بین، مانورهای مشترک با آمریکا، ۲۳/۵٪ کل این آمار است (امینت در خاورمیانه، ۱۳۷۹، صص ۵۷-۵۹).

۶-۲-۷. عراق

عراق که در گذشته مایل بود نقش اول را در جهان عرب ایفا کند و اکنون نیز بلندپروازی‌های یک بازیگر اصلی در جهان عرب را در سر می‌پروراند، به دلیل تنگناهای ژئوپلیتیک در خلیج فارس و عبور خط لوله‌های صادرات نفتش، که از میان کشورهای

رقیب می‌گذرد و نیز مشکلات اخیرش پس از تهاجم آمریکا، توانایی طرح ادعاهای قدیمی خود را ندارد و در این زمینه با مشکلات عدیده‌ای روبه‌روست (راثمل، ۱۳۸۲، ص ۲۳۲). با این همه، به دنبال تقویت حکومت ملی در عراق و خروج برنامه‌ریزی‌شده نیروهای اشغال‌گر از خاک این کشور، طرح ادعاهای تجدیدنظرطلبانه و امپریالیستی توسط بغداد در خلیج فارس وجود دارد (Rosen, 2007, pp.39-41). گرچه یقیناً در میان‌مدت و یا دست‌کم کوتاه‌مدت قابل تحقق نخواهد بود.

نتیجه‌گیری

این یک واقعیت است که منطقه حساس و ژئواستراتژیک خلیج فارس طی سال‌هایتمادی هم برای مردم آن و هم برای سایر ملت‌های جهان، حتی در زمانی که مناطق دیگر امن‌تر شده‌اند، همچنان خطرناک مانده است. واقعیت دیگر نیز این است که در طی این مدت، منطقه بر طبق اصول واقع‌گرایی سیاسی اداره می‌شده است. هرچند که راهبردهای پیشین امنیتی خلیج فارس واقع‌گرایانه در نظر گرفته می‌شود، ناکارآمدی آن‌ها چیزی از ارزش‌های این نظریه نخواهد کاست؛ زیرا ارزش نظری و کارکردی یک مکتب در مقایسه با دیگر مکاتب سنجیده خواهد شد؛ حال آنکه نیازها و واقعیت‌های محیطی گذشته ایجاب نموده است که چارچوب‌های امنیتی منطقه بر پایه واقع‌گرایی بنا نهاده شود که این خود نشان‌دهنده کارآمدی حداکثر این اصول به نسبت دیگر نظریه‌های موجود در روابط بین‌الملل است. ضمن اینکه اعمال اصول نظریه‌هایی چون «همگرایی منطقه‌ای»، «امنیت دسته‌جمعی»، «افزایش همکاری‌های متقابل» و غیره، یا خود مشتق از نظریه‌های مکتب واقع‌گرایی است و یا دست‌کم موازی با آن است و تقابلی با آن ندارد.

در نظر گرفتن بدیلی نیز برای دیدگاه واقع‌گرایی، برای پی‌ریزی چارچوب امنیتی جدیدی برای منطقه، نه تنها به‌سادگی امکان‌پذیر نیست بلکه هیچ‌گونه تضمین عینی و یا حتی ضمنی نیز برای کارآمد واقع شدن آن وجود نخواهد داشت. از سوی دیگر، اصول واقع‌گرایی، بیش از مبانی هر نظریه دیگری در سیاست بین‌الملل، با واقعیات موجود در منطقه و جوامع خلیج فارس، تطبیق‌پذیر است و سرانجام، هرچند

واقع‌گرایی، دیدگاهی سنتی تلقی می‌شود و شاید بسیاری از محققان و نظریه‌پردازان جدید، آن را با جهان امروزی منطبق نپندارند، اما به قول مورگنتا، «نه تازگی الزاماً فضیلت یک نظریه سیاسی است و نه قدمت، نقیصه آن».

بر این اساس، کارآمدترین نظام امنیتی در خلیج فارس نظامی است که بر پایه اصول منطقی نظریه واقع‌گرایی و نیز نوواقع‌گرایی و اصلاحات صورت‌پذیرفته و به‌روزرسانی‌شده آن، استوار شده باشد. چنین نظامی خود می‌تواند در قالب استراتژی‌های امنیتی گوناگون طرح‌ریزی شود: امنیت دسته‌جمعی، موازنه قوا، کنترل تسلیحات، همگرایی منطقه‌ای، صلح دموکراتیک و واقع‌گرایی مشروط از این جمله است. تحولات عظیمی که طی چند سال اخیر در محیط بین‌الملل واقع شده است، کشورهای پیشرو در حیطة نظریه‌پردازی را واداشته است تا با تعریف نوینی از امنیت، چارچوب کارآمدتری را برای ارائه نظریه‌های امنیتی فراهم آورند. تلفیق واقعیات جهانی شدن و وابستگی متقابل فزاینده کشورها و موضوعات بین‌المللی به‌عنوان پارادایم‌های غالب در عصر حاضر، همراه با اصول و مبانی نظریه‌های واقع‌گرایی، چارچوب مناسبی را برای مسائل امنیتی دنیای امروزی فراهم می‌آورد که با اعمال آن در منطقه خلیج فارس، احتمال برخورداری هریک از سهام‌داران منطقه از منافع واقعی خود را به همراه خواهد داشت.

بر طبق الزامات چنین تلفیقی، طبیعی است ایالات متحده با تعریفی که از منافع ملی خود در دست دارد و چهار گوشه دنیا را حوزه امنیتی خود قرار داده است، نسبت به کنش‌های امنیتی در خلیج فارس حساس باشد و تحولات این منطقه را با نگاهی دقیق و موشکافانه نظاره کند. کشورهای فرامنطقه‌ای چون اتحادیه اروپا، چین، روسیه، ژاپن و حتی کشورهای جنوب شرقی آسیا که از لاک اقتصاد داخلی خارج شده‌اند، نیز در منطقه دارای منافع هستند که بعضاً از اولویت‌های امنیتی آنها ناشی می‌شود. بالاتر از این، سهم کشورهای خود منطقه از جمله ایران به‌عنوان بزرگ‌ترین قدرت منطقه از جنبه‌های مختلف است. جمهوری اسلامی ایران باید با هدف‌هایی متناسب با امکانات و مقدرات خود و با این نگاه که الزاماً امکانات در داخل و محدودیت‌ها از خارج

نیست، ضمن تعیین اولویت‌های امنیتی خویش در سطح جهانی و منطقه‌ای، بیش‌ازپیش کشور را به سمت چشم‌اندازهای روشن پیشرفت و عزت و اقتدار هدایت کند.

بر این اساس، الگوی امنیت دسته‌جمعی که طی آن منافع کلیه بازیگران ذی‌نفع در منطقه لحاظ شده باشد، شکل مطلوب آینده ترکیب امنیتی خلیج فارس محسوب می‌شود. این الگوی واقع‌گرایانه مدعی آن نیست که جواب‌گوی تمامی نیازهای امنیتی منطقه خواهد بود، اما با توجه به شرایط ویژه حاکم بر خلیج فارس و پیچیدگی‌های امنیتی خاص منطقه، بهترین راه حل ممکن برای کاهش معضله امنیت در منطقه به حساب می‌آید. به عبارت دیگر، الگوی امنیت دسته‌جمعی با اعلام آن‌چیزی که در حال حاضر نیست، به آن سوی چیزی که است، پیشرفت می‌کند. این مدل در تقابل با رویکرد ثبات هژمونیک مبتنی بر قدرت هژمون ایالات متحده به‌عنوان بازیگر خواستار حفظ وضع موجود در خلیج فارس قرار دارد که در حال حاضر، بخش بزرگی از نظام امنیتی منطقه را تشکیل می‌دهد. اما وضعیت موجود حتی برای خود آمریکا نیز موقعیت مناسب و آسوده‌کننده‌ای محسوب نمی‌شود و بر طبق تحقیقاتی که طی این پژوهش از نیروهای تجدیدنظرطلب در سطح منطقه انجام شد، نمی‌تواند تداوم داشته باشد.

با فرض تحقق چنین الگویی در عالم واقع و طی یک دوره زمانی، افق ایجاد یک رژیم امنیتی مناسب با شرایط خاص حاکم بر خلیج فارس که مطلوب هر دو گروه تجدیدنظرطلب و خواستار حفظ وضع موجود باشد، روشن به نظر می‌رسد؛ زیرا این مدل در بطن خود منافع حداقلی هریک از این دو گروه را در خود جای داده است. در این راستا، ارائه ابتکارات بیشتر در خصوص بهبود تیرگی روبه‌فزونی روابط میان ایالات متحده، به‌عنوان بازیگر خواستار حفظ وضع موجود، و جمهوری اسلامی ایران، به‌مثابه بازیگر تجدیدنظرطلب قدرت‌مند منطقه‌ای، که بتواند به حاکمیت اصل تنش‌زدایی میان این دو کشور بیانجامد، راهبرد اصلی ورود به دنیایی بهتر همراه با توقف چرخه معیوب جنگ و بحران در منطقه و بسترسازی برای الگوهای امنیت سازنده در خلیج فارس خواهد بود. توجه ایالات متحده به جمهوری اسلامی ایران و نگرانی‌های امنیتی آن، ضروری است؛ به‌ویژه در دروه کنونی که نفوذ ایران در عراق، این کشور را به شریک گریزناپذیر ایالات متحده تبدیل کرده است. بنابراین، همان‌گونه که در جریان حذف

طالبان و رژیم بعث صدام، این دو کشور دارای اهداف مشترک بسیاری بوده و نگرانی‌های امنیتی یکسانی را درک کرده‌اند، اکنون نیز پذیرش و یا دست‌کم تحملِ هریک از این دو در کنار دیگری در قالب یک رژیم امنیتی متفاوت از گذشته در منطقه بر اساس الگوی امنیت دسته‌جمعی دور از امکان نخواهد بود.

درنهایت، کشورها نیز بسان انسان‌ها، گاهی اوقات باید بعضی چیزها را از دست بدهند تا همه‌چیزشان را از دست نداده باشند، این یک اصل مهم واقع‌گرایی است که در خصوص ایران نیز صادق است. ایران باید زمینه همکاری با دیگر بازیگران منطقه، از جمله تأثیرگذارترین آن‌ها را فراهم آورد، همان‌گونه که آن‌ها نیز باید چنین کنند؛ زیرا نادیده انگاشتن هریک توسط دیگری، نه تنها واقعیت را تغییر نخواهد داد بلکه در جهت اتلاف منابع و تخریب امکانات پیش خواهد رفت و صدمات جبران‌ناپذیری را بر امنیت منطقه و به تبع، بازیگران آن وارد خواهد ساخت.

یادداشت‌ها

1. Heartland
2. Hans Joachim Morgenthau
3. Gulf Cooperation Council (GCC)
4. westfalia
5. James Rosenau
6. Energy Information Administration (EIA)

کتابنامه

- ازغندی، علیرضا (۱۳۷۹)، *روابط خارجی ایران؛ ۱۳۵۷-۱۳۲۰*، تهران: قومس.
- همو (۱۳۸۱)، *روابط خارجی جمهوری اسلامی ایران*، تهران: قومس.
- اسدی، بیژن (۱۳۸۱)، «اثرات حادثه یازده سپتامبر بر ژئوپلیتیک منطقه خلیج فارس؛ آسیای مرکزی و قفقاز»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، شماره ۱۸، پاییز و زمستان.
- اسدیان، امیر (۱۳۸۱)، *سیاست امنیتی آمریکا در خلیج فارس*، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- الهی، همایون (۱۳۸۷)، *خلیج فارس و مسائل آن*. تهران: قومس.
- الهی، همایون و پوستین‌چی، زهره (۱۳۸۶)، «بحران‌های منطقه‌ای و ژئوپلیتیک منازعه در خلیج فارس»، *فصلنامه راهبرد دفاعی*، شماره ۱۸، زمستان.

- امنیت در خاورمیانه (با گرایش خلیج فارس) (۱۳۷۹)، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- امیدوارنیا، محمدجواد (۱۳۸۲)، «چین در شرایط نوین جهانی»، نامه دفاع، شماره اول. مرکز تحقیقات استراتژیک دفاعی.
- امینی، آرمین (۱۳۸۵)، «تأثیرات دکترین راهبردی-امنیتی چین بر طرح خاورمیانه بزرگ»، فصلنامه راهبرد دفاعی، سال چهارم، شماره یازدهم، بهار.
- ایکنبری، جی.جان (۱۳۸۲)، «تنها ابرقدرت: هژمونی آمریکا در قرن ۲۱»، ترجمه عظیم فضلی‌پور، تهران: ابرار معاصر.
- پرئس، فولکه (۱۳۸۳)، «آمریکا، اروپا و خاورمیانه بزرگ»، همشهری دیپلماتیک، شماره ۴۱، ۸ اسفند.
- چوبین، شهرام (۱۳۶۸)، «سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در خلیج فارس»، مجموعه مقالات کنفرانس بین‌المللی دانشگاه تل‌آویو ۱۹۸۴ (تشیع، مقاومت و انقلاب)، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- حافظنیا، محمدرضا (۱۳۶۸)، «تنگه هرمز و امنیت جمعی در خلیج فارس»، مجموعه مقالات دومین سمینار خلیج فارس، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- حجار، سامی (۱۳۸۱)، «چالش‌ها و چشم‌اندازهای آمریکا در خلیج فارس»، ترجمه ابوالقاسم راه‌چمنی، تهران: ابرار معاصر.
- راثمل، آندرو و دیگران (۱۳۸۲)، «یک سیستم امنیتی جدید برای خلیج فارس»، کتاب آمریکا؛ ویژه دکترین امنیت ملی بوش در خاورمیانه، نظارت و تدوین علی عبدالله‌خانی، تهران: ابرار معاصر.
- راست، بروس و هاروی استار (۱۳۸۱)، «سیاست جهانی؛ محدودیت‌ها و فرصت‌های انتخاب»، ترجمه علی‌امیدی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- رسولی، سید رسول (۱۳۸۵)، «روسیه و خاورمیانه در دوران پوتین»، فصلنامه راهبرد دفاعی، سال چهارم، شماره یازدهم، بهار.
- سیاست‌های آمریکا در خاورمیانه (۱۳۸۰)، ترجمه گروه مترجمان مؤسسه، تهران: ابرار معاصر.
- سیف‌زاده، سیدحسین (۱۳۷۹)، «نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل؛ مبانی و قالب‌های فکری»، تهران: سمت.
- صدوقی، مرادعلی (۱۳۸۱)، «چشم‌انداز جهانی شدن در منطقه خاورمیانه»، فصلنامه سیاست خارجی، سال ۱۶، شماره ۱، بهار.
- عسکری، محمود (۱۳۸۲)، «منطقه‌گرایی و پارادایم امنیت منطقه‌ای»، ماهنامه اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره: ۱۸۷-۱۸۸، فروردین و اردیبهشت.

- قدسی، امیر (۱۳۸۴)، «جایگاه چین در معادلات استراتژیک ایران»، همشهری دیپلماتیک، شماره ۶۰.
- قربانی، فهیمه (۱۳۸۶)، «تروریسم و دموکراسی‌سازی در سیاست خارجی آمریکا در منطقه خلیج فارس پس از ۱۱ سپتامبر؛ عربستان سعودی و کویت»، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، شماره ۵۱، سال چهاردهم، تابستان و پاییز ۸۷.
- قهرمان‌پور، رحمان (۱۳۸۵)، «مهم‌ترین روندهای تاثیرگذار بر آینده خاورمیانه»، فصلنامه راهبرد دفاعی، سال چهارم، شماره یازدهم، بهار.
- همو (۱۳۸۷)، «چالش‌های پیش روی سیاست‌های آمریکا در خاورمیانه»، فصلنامه راهبرد دفاعی، شماره ۱۹، بهار.
- کولومبیس، تئودور و جیمز ولف (۱۳۷۵)، «رویکردهای مختلف در مطالعه سیاست»، نظریه‌های روابط بین‌الملل، جلد اول، ترجمه و تدوین وحید بزرگی، تهران: انتشارات جهاد دانشگاهی.
- کوهن، رابرت و جوزف نای (۱۳۷۵)، «واقع‌گرایی و وابستگی متقابل پیچیده»، نظریه‌های روابط بین‌الملل، جلد دوم، ترجمه و تدوین: وحید بزرگی، تهران: انتشارات جهاد دانشگاهی.
- کیسینجر، هنری (۱۳۸۳)، دیپلماسی آمریکا در قرن ۲۱، ترجمه ابوالقاسم راه‌چمنی، تهران: ابرار معاصر.
- مجتهدزاده، پیروز (۱۳۸۰)، امنیت و مسائل سرزمینی در خلیج فارس (جغرافیای سیاسی و دریایی)، ترجمه امیرمسعود اجتهادی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- مورگنتا، هانس جی (۱۳۷۴)، سیاست میان ملت‌ها، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- موسوی، سید نصرت‌الله (۱۳۸۳)، «خلیج فارس در بازی قدرت»، همشهری، ۹ آذر.

Arbatov, G. (1994), "Eurasia letter: a new cold war?", *Foreign Policy*, No 95, Summer.

Bilmes, L. J., & J. E. Stiglitz. (2008), "The Iraq War Will Cost Us \$3 Trillion, and Much More", *Washingtonpost*, 9 Mar, Available at:

<http://www.washingtonpost.com/wp-dyn/content/article/2008/03/07/AR2008030702846.html>

Buckley, C. (2003), "The Calm Before Desert Storm: Two Months Before the Gulf War Began in 1991, President George H.W. Bush Greeted U.S. Troops in Saudi Arabia", *Smithsonian*, Vol. 33, No. 11.

- Calabrese, J. (1998), "China and the Persian Gulf: Energy and security", *Middle East Journal*, Vol. 52, No. 3.
- Chubin, Sh & S. Zabih. (1974), *The foreign relations of Iran: a developing state in a zone of Great Power conflict*, Berkeley & London: University of California Press.
- Collins, M. (1995), "Gulf Security and the GCC Five Years Later", *The Washington Report on Middle East Affairs*, Nov 30, 1995, Vol. 14, No. 4.
- EIA. (2007), *International Energy Outlook*, May, available at:
[www.eia.doe.gov/oiaf/ieo/pdf/0484\(2007\).pdf](http://www.eia.doe.gov/oiaf/ieo/pdf/0484(2007).pdf)
- Griffiths, M. (1992), *Idealism and International Politics*, New York and London: Routledge.
- Hamdi, Sh. (2005), the Future of Persian Gulf Security: Alternative for the 21st Century, *The Stanley Foundation*, September 3-5, Available at:
<http://www.stanleyfoundation.org/publications/pdb/pdb05pg.pdf>
- Hanelt, C & A. Möller. (2007), "Security Situation in the Gulf Region Involving Iran, Iraq and Saudi Arabia as Regional Powers", *Bertelsmann Stiftung*, Jul, available at: http://www.cap.lmu.de/download/2007/2007_Gulf_Security.pdf
- Harris, J. (2009), "Statist Globalization in China, Russia and the Gulf States", *Science & Society*, Jan 2009, Vol. 73, No. 1.
- Hogland, J. (2005), *The Gulf States and Regional Order*, London: Demos.
- Kagan, R. (2003), *Of Paradise and Power: America and Europe in the New World Order*, New York: Knopf
- Kraig, M. R. (2006), "Forging a New Security Order for the Persian Gulf", *Middle East Policy*, Vol. 13, No. 1, Spring, available at:
http://www.mepc.org/journal_vol13/0603_Kraig_ft.asp
- Lester, R. (2007), "China's Energy Dilemma", *Technology Review*, Vol. 110, No. 1, Jan/ Feb.
- Liberman, P. (2007), "Punitiveness and US Elite Support for the 1991 Persian Gulf War", *Journal of Conflict Resolution*, Vol. 51, No. 1.
- Maloney, S. (2002), "Iran, Iraq, and the Arab Gulf States", *Middle East Journal*, Vol. 9, No. 4.
- Mattair, T. R. (2007), "Mutual Threat Perceptions in the Arab / Persian Gulf: GCC Perceptions", *Middle East Policy*, Summer, Vol. 14, No. 2.
- Nation Master* (2008), "Military Statistics > Expenditures > Dollar figure (most recent) by country", Available at:
http://www.nationmaster.com/red/pie/mil_exp_dol_fig-military-expenditures-dollar-figure

- Nelson, M. B & Douglas, J. K & Schwartz, K. L. (2007), "Rising in the Gulf: How China's Energy Demands Are Transforming the Middle East", *The Fletcher School Journal for issues related to Southwest Asia and Islamic Civilization*, Spring, available at:
http://fletcher.tufts.edu/al_nakhlah/archives/spring2007/nelson-2.pdf
- Nye, J. S. (1990), "The Changing Nature of World Power", *Political Science Quarterly*, Vol. 105, No. 2, Summer.
- Id. (2004), *Soft Power: The Means to Success in Politics*, New York: Public Affairs.
- Persson, M. (2005), "Recent Literature on British Policy in the Middle East, 1945-67", *Contemporary European History*, May, Vol. 14, No. 2.
- Philips, K. (2003), "Why I am no Longer a Conservative", *the American Conservative*, October, Available at:
http://bias.blogfodder.net/archives/2003_10.html
- Powell, B. (2006), "The New Power in the Persian Gulf Forget the U.S. and Europe. China is the key player in the Iranian nuclear crisis", *Time International (Atlantic ed.)*, Jan 30, Vol. 167, No.5, P 60.
- Rollo, J. (2008), "Prospects for an EU-Gulf Cooperation Council Free Trade Area", *Chatham House*, Apr, available at:
http://www.chathamhouse.org.uk/publications/papers/download/-/id/614/file/11447_bp0408ftagcc.pdf
- Rosen, N. (2007), "The Flight From Iraq", *New York Times Magazine*, May 13.
- Rosenau, J. N. (1984), "Pre-Theory Revisited: World Politics in an Era of Cascading Interdependence", *International Studies Quarterly*, Vol. 28, No. 3.
- Schmick, Kh. (1998), "The Arab States in the Persian Gulf as a Sign of the Islamic Revolution", *Politische Viertel Jahresschrift*, Vol. 39, No. 2.
- Schulz, H and M. Schulz (2005), "The Middle East: Regional Instability and Fragmentation", in M. Farrellet, *Global Politics of Regionalism: Theory and Practice*, London: Pluto Press
- Serfaty, S. (1998), "Bridging the Gulf across the Atlantic: Europe and the United States in the Persian Gulf", *Meddle East Journal*, Vol. 52, No. 3.
- Sestanovich, S. (2003), "Dual frustration: America, Russia and the Persian Gulf", *The National Interest*, Winter, No. 70.
- Shanker, T. (2006), "U.S. and Britain to Add Ships To Persian Gulf in Alert to Iran", *New York Times*, 21 December, Vol. 156, No. 53800.
- Watkins, E. (2004), "GCC ministers agree to boost security in Persian Gulf", *Oil & Gas Journal*, May 24, Vol. 102, No. 20.
- Yeh, A. (2006), "China: Sleeping dragon set for growth", *Financial Times*, 19 Sep.